

بهای سکوت

ناصر ایرانیور

آن هنگام که سراغ کمونیستها آمدند، سکوت کردم و به خود گفتم 'من که کمونیست نیستم'.
آن هنگام که سراغ سوسیال دموکراتها و سندیکالیستها آمدند، سکوت کردم و به خود گفتم 'من که هیچکدام از اینها نیستم'.
آن هنگام که سراغ یهودیها آمدند، سکوت کردم و به خود گفتم 'من که یهودی نیستم'.
آن هنگام که سراغ خودم آمدند، دیگر کسی نمانده بود که اعتراض کند.
کشیش نیمولر

روزی در مجادله‌ای با یک اروپایی به دولت اتریش تاختم و گفتم که اگر آن حکومت مثلاً "دمکرات" معیارهای انسانی را زیر پا نمی‌گذاشت و قاتلان دکتر قاسملو و همراهان را دو دستی تحویل حکومت قاتل‌پرور اسلامی ایران نمی‌داد و دست قوه قضایی خود می‌سپرد، یقیناً قتلها و جنایات بعدی حکومت اسلامی در اروپا رویی نمی‌دادند و پرونده ترورهای اسلامی خارج از کشور همان زمان بسته می‌شد. اما چنین نشد و بدین ترتیب ترورهای نامبرده ادامه یافتند، تا عاقبت حکومت اسلامی ایران از سوی دادگاه ذیصلاحی در آلمان محکوم گردید. لذا حکومت اتریش و دیگر دول اروپایی را می‌توان به نوعی مسؤول ادامه قتل‌های سیاسی اتفاق افتاده در کشورهايشان دانست.

پس از این مجادله همین منطق را به خودمان نیز تعمیم داده و از خود پرسیدیم: آیا اگر آن زمان از سوی مردم ایران در برابر تجاوز به کردستان مقاومت می‌شد، جنایات بعدی چون قتل عام‌های زندانیان سیاسی در سالهای ۵۹ و ۶۰ شمسی اتفاق می‌افتاد؟ آیا اگر در مقابل کشتار این زندانیان در این برهه مقاومت می‌شد، کشتار فجیع سال ۶۷ صورت می‌گرفت؟ اگر در مقابل این کشتار اعتراض وسیعی می‌شد، قتل‌های زنجیره‌ای در پی آن اتفاق می‌افتادند؟ آیا اگر در مقابل این قتل‌های فجیع مقاومت قابل ملاحظه مردمی صورت می‌گرفت، رژیم می‌توانست جنبش عظیم دانشجویی دهه ۷۰ پس از آن را سرکوب کند؟ اگر مردم در مقابل این سرکوب بیامی‌خاستند، حاکمان اعتراضات پیاپی کردستان در یک دهه و نیم پس از آن را می‌توانست سرکوب کند؟ آیا اگر همین چند سال پیش که رژیم چندین نفر از مردم سقر و مهاباد را در خیابانها به گلوله بست، ساکت نمی‌ماندیم، امروز حکومت جرأت می‌کرد جوانان تهران را چنین گستاخانه کشتار کند؟ ...

آیا ادامه این جنایات به نوعی حاصل سکوت ما، حاصل مرعوب شدن بخش قابل توجهی از ما، حاصل تطمیع بخش دیگری از ما نیست؟ این سیر تا کی باید ادامه داشته باشد؟ تا زمانی که قوم و خویش، برادرزاده و خواهرزاده و برادر و خواهر و فرزند و خود ما نیز مشمول جنایت حکومتگران شویم؟!

بطور قاطع می‌توان گفت که بخش اعظم همه‌ی اصلاح‌طلبانی که امروز در معرض یورش تهمانده‌های رژیم قرار گرفته‌اند، در تمام دوران جنایات ریز و درشت رژیم در عرض این سی سال اخیر اگر سهم نبوده باشند، دست کم ساکت مانده‌اند و امروز بهای آن را با راندن خشونت‌آمیز خود از صحنه سیاسی ایران می‌پردازند. این حق‌کشی‌ها، این مردم‌کشی‌ها از آخرین مضحکه "انتخابات" نیست که شروع شده است، قدمتی به درازای عمر منحوس حکومت اسلامی ایران دارد.

دیدیم: ابتدا سراغ کردستان و ترکمن صحرا و آذربایجان رفتند، بعد نوبت به مجاهدین رسید، سپس کمونیستها طعمه‌ی انسان‌خوارها شدند. همه‌ی اینها به این متهم بودند که در مقابل حکومت مقاومت فیزیکی و نظامی به عمل آورده بودند. در فاز بعدی توده‌ایها و فدائیان اکثریت مورد یورش قرار گرفتند. در گام بعدی بخشی از معترضین "خودی" چون منتظری و سروش مشمول غضب حاکمان شدند. سپس همه‌ی آنانی که در آرزوی ایجاد "جامعه‌ای مدنی" مبارزه فرهنگی و مدنی می‌کردند، در جریان موسوم به "قتل‌های زنجیره‌ای" یکی پس از دیگری یا به قتل رسیدند و یا از میدان بدر برده شدند. در ماه‌های اخیر بخشی از حاکمیت دیروز ایران حول و حوش موسوی و اصلاح‌طلبان مورد یورش قرار گرفته‌اند. و بالاخره در مرحله‌ی کنونی مردم به جان آمده، جوانان و زنان ستم‌دیده کشورمان هستند که در روز روشن و در مقابل چشمان ما به سلاخه کشیده می‌شوند. تا کی نظاره‌گری؟

این حکومت هر آنکه را که ذره‌ای وجدان بیدار در خود سراغ دارد، بر علیه خود برانگیزد و سرکوب می‌کند و می‌رود جنایات دیگری خلق کند. جلوی آن را بگیریم. سکوت جایز نیست. در واقع جلوی این جنایات را باید با شکستن سکوت همان زمانی می‌گرفتیم که رژیم به کردستان حمله‌ور شد و کمر به نابودی و اعدام جوانان کردستان بست. به مصداق نقل قول فوق، اگر آن زمان سکوت نمی‌شد، سرکوب و خشونت امروز به تهران نمی‌رسید. لذا با به میدان آمدنمان جلوی خشونت لجام‌گسیخته‌ی بیشتر حاکمان ایران را بگیریم.

اگر امروز در کسوت انسانهای مبارز واقعی، انسانهایی که به لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی در بند و حصار حکومت اسلامی ایران نیستند، کسانی چون موسوی علمدار جنبش شده است، به ویژه به این برمی‌گردد که ما از تلاشهای مدنی فرزندان و رهبران واقعی مان حمایت کافی بعمل نیاوردیم، بر علیه به‌بندکشیدنشان طغیان نمودیم و حتی در مقابل کشتار سکوت کردیم.. توجه داشته باشیم، اگر استعمار انگلیس و دولت نژادپرست آفریقای جنوبی قادر نشدند، جلو گاندی و ماندلا شدن و جهانی شدن این دو انسان وارسته را بگیرند، این قبل از هر چیز به آن پشتیبانی مردمی برمی‌گشت که این دو از آن بهره‌مند بودند. در صورت فقدان چنین حمایتی دولتهای نامبرده قادر می‌شدند، آن دو را در همان ابتدا نابود سازند و ما هم نامی از آنها به گوشمان نمی‌رسید. مردم هند و آفریقای جنوبی تن به استعمار و راسیسم ندادند، پیشروان خود را تنها نگذاشتند و الگو برای تاریخ و جهان معاصر شدند. اما ما چچی؟

ما باید بپذیریم که خود نیز سهمی نه کم در امتداد و حتی گسترش استبداد در کشورمان داشته‌ایم و باید یقین داشته باشیم، تا زمانی که طلسم ارباب و تسلیم‌طلبی و ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری را نشکنیم و به خود نیائیم، هیچ روزنه‌ای برای رهایی مان وجود نخواهد داشت و کماکان بهای سکوتمان را با فراهم آوردن زمینه لازم برای ادامه و گسترش سلطه جور و ستم بر خود و جامعه‌یمان را خواهیم پرداخت. و این برای خود ما هم بسیار گران تمام خواهد بود، بدین معنی که این روند ادامه خواهد داشت، تا زمانی که دژخیم سراغ خود ما هم بیاید. شاید آن زمان دیگر کسی برای اعتراض وجود نداشته باشد.